

مقدمه

خواجه شمس‌الدین محمد ابن محمد شیرازی را همه با نام «حافظ» و سید محمد حسین بهجت تبریزی را با نام «شهریار» می‌شناسند. «حافظ» و «شهریار»، نام شعری یا «تخلص» این دو سخن‌سرای نغزگفتار است.

تخلص، نامی است که شاعر در شعر، خود را به آن می‌نامد و می‌خواند. شاعران به چند روی، نام شعری برای خود برمی‌گزینند و در شعر می‌آورند: نخست آنکه این نام کوتاه است و می‌توان آن را به آسانی در شعر جای داد و خود را به آن خواند.

دو دیگر آنکه نام شعری، برجسب شاعر بر روی شعرش است. او بدین وسیله مهری بر شعر می‌زند تا هم مخاطب بداند و به یاد داشته باشد که شعر از کیست و هم دیگران نتوانند آن شعر را به نام خود سکه‌زنند.

سه دیگر اینکه گاه اهل ذوقی پیدا می‌شوند که سکه قلب شعر خود را به نام بزرگان رقم می‌زنند؛ و اگر شاعری تخلص نداشته باشد، این امر آسان‌تر صورت می‌گیرد. یکی از دلایل اینکه در شعر شاعرانی چون فردوسی و خیام، بیش از دیگران، دخل و تصرف صورت می‌گیرد، نداشتن تخلص در شعر این دو گوهر گرانبها است.

گفتنی است که نسخه‌های گوناگون شاهنامه از حدود پنجاه و دوهزار تا شصت هزار بیت در نوسان است؛ و در مورد رباعی‌های اصیل و دخیل خیام، گفت‌وگوها و بحث‌ها است.

چهارمین انگیزه هنرمند از به‌کارگیری «تخلص» این است که آنچه می‌خواهد به مخاطب بگوید، آشکارا و رودررو نگوید، بلکه خود را خطاب قرار دهد و پیامش را به‌طور غیرمستقیم به دیگران برساند. در بیت‌های زیر، سعدی بدین‌گونه پند می‌دهد:

سعدیا دی رفت و فردا هم چنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

(کلیات سعدی، ۱۳۷۲: ۸۲۷)

سعدی این منزل ویران چه کنی جای تو نیست

رخت بر بند که منزلگه احرار آنجاست

(همان، ص ۷۰۳)

سعدیا راست‌روان گوی سعادت بردند راستی کن که به منزل نرسد کج رفتار

(همان، غزل ۱۹۷)

در این‌گونه بیت‌ها و بیت‌هایی این‌چنین، شاعر نفس مجرد خویش را در پیش خود می‌بیند و با آن سخن می‌گوید. در دانش بدیع، به این‌گونه گفتار «تجریده» می‌گویند. این نفس در چنین جایی، نماینده خود و همه کسانی است که شاعر برایشان حرف دارد. بنابراین، در چنین ندایی، منادا یک تن و تنها است، ولی منادی تن‌ها است. گاه، آنچه در این ندا می‌گنجد، دردی است که سینه شاعر را تنگ می‌کند و او را به فریاد وامی‌دارد:

حافظ این خرقه که داری تو بینی فردا که چه زنار ز زبرش به دعا بگشایند
(دیوان حافظ، ۱۳۵۹: غزل ۱۹۷)

یا:

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
(همان، غزل ۷۹)

بیان این تعریض بسیار زیبا، با به‌کارگیری تخلص، هموار شده است. تخلص، همیشه در نقش ندایی نیست؛ بلکه در نقش‌هایی دیگر چون نهاد و مضاف‌الیه هم می‌آید.

نهاد:

سعدی غم نیستی ندارد جان‌دادن عاشقان نجات است
(کلیات سعدی، ۱۳۷۲: ۶۲۶)
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت ورنه کمال تو، وهم کی رسد آنجا؟
(همان، ص ۶۱۴)

مضاف‌الیه:

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بسند غم ایام نجاتم دادند
(دیوان حافظ، ۱۳۵۹: غزل ۱۷۸)
بر آب دیده سعدی گرت گذر افتد تو را نخست نباید شناوری آموخت
(کلیات سعدی، ۱۳۷۲: ۸۲۳)

و پنجم آنکه گاه شاعر در یک جمله خبری، خود و شعر خود را می‌ستاید؛ همان‌که در علم معانی از آن به «تفاخر» یاد می‌کنند. چنین تفاخرهایی بیشتر در آن بی‌ی است که

تخلص در آن است. به گفتاری دیگر، گاه تخلص برای تفاخر می‌آید؛ مانند:
کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه، نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
(دبران حافظ، ۱۳۵۹: غزل ۱۷۹)

وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی، عقل گفت
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند
(همان، غزل ۱۹۴)

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد دفتر نسرین و گل را زینت او راق بود
(همان، غزل ۲۰۲)

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سماع زهره به رقص آورد مسیحا را
(همان، غزل ۴)

اینکه تفاخر در شعر برخاسته از خودخواهی و بزرگ‌منشی است یا نه و پرسش‌هایی
این چنین، مجال و گفتاری دیگر می‌طلبند.

گزینش تخلص

گزینش تخلص و خاستگاه آن، بسیار گونه‌گون است: برخی آن را از صفت ویژه خود
گرفته‌اند؛ شاعرانی، نام شعری خود را از نام شهر خود برداشته‌اند؛ و عده‌ای، از نام
پادشاه، نام اجداد، شغل و حرفه و ... برگرفته‌اند.

۱. تخلص برگرفته از صفت یا ویژگی شاعر

| نام و لقب شاعر | تخلص | صفت یا ویژگی مورد نظر |
|-----------------------------|-------|--|
| رشیدالدین محمدابن محمد عمری | وطواط | تخلص رشید به «وطواط»، از بابت کوچکی جنه او بود. و طواط، نام مرغی از جنس پرستو است. |
| خواجه شمس‌الدین محمدشیرازی | حافظ | او حافظ قرآن بود و قرآن را با چهارده روایت از بر می‌خواند. |
| میرزا صادق فراهانی | امیری | چون در آغاز امیرالشعرا و پس از آن ادیب‌الممالک لقب گرفته بود. |

تخلص «وطواط» به ایجاد برخی مطایبات هم منجر شده است. دولت‌شاه می‌گوید:
روزی در مجلس اتسز، بحث و مناظره‌ای میان علما درگرفته بود. رشید در آن مجلس

حاضر بود؛ در مناظره و بحث، تیززبانی آغاز کرده و دواتی پیش او نهاده بود. اتسز در او نگرینست و از روی ظرافت گفت: دوات را بردارید تا معلوم شود از پس دوات کیست که سخن می‌گوید. رشید دریافت؛ برخاست و گفت: المرء باصغریه قلبه و لسانه. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۶۱۹)

۲. تخلص برگرفته از نام شهر و دیار شاعر

ابوعبدالله جعفر بن محمد سمرقندی، متخلص به رودکی است؛ که تولد او در روستای «بئج» از توابع «رودک سمرقند» است. همچنین است «ابوالفرج رونی» که تولدش در «رونه» از روستاهای نیشابور بوده و تخلص او صفتی است منسوب به «رونه».

۳. نام شعری برگرفته از نام پادشاه

قصیده از اولین قالب‌های شعر فارسی است. این قالب شعری بیشتر برای مدح و ستایش و در خدمت شاهان بوده است و برخی شاعران درباری یا نزدیک به دربار، نام شعری خود را از نام پادشاه می‌گرفته‌اند:

| نام و لقب شاعر | تخلص او | پادشاهی که از نام او تخلص گرفته است |
|---|---------|--|
| ابوالنجم احمد بن قوص دامغانی | منوچهری | فلک‌المعالی منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی |
| امیرالشعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک | معزی | معزالدین والدنبا ملک‌شاه بن آلپ ارسلان |
| افضل‌الدین بدیل بن علی شروانی | خاقانی | خاقان اکبر منوچهر شروان‌شاه |
| ابومحمد شرف‌الدین مصلح بن عبدالله شیرازی | سعدی | ۱. اتابک سعد بن زنگی ۲. سعد بن ابی‌بکر بن سعد بن زنگی |

همراهی این شاعران با دربار یکسان و همانند نبوده است. برخی چون منوچهری و معزی، یکسره تسلیم دربار و درباریان بوده و بعضی چون سعدی تنها ارتباط و رفت‌وآمدی با دربار داشته‌اند، تا از این راستا بتوانند امیر و پادشاه را به‌راه آرند و پسند دهند.

۴. نام شعری گرفته شده از نام یا ویژگی پدران و اجداد

| نام و لقب شاعر | تخلص او | تخلص به نام پدر یا اجداد یا ویژگی برتر آنها |
|-------------------------------------|--------------|--|
| معین‌الدین علی بن نصیر بن ابوالقاسم | قاسمی / قاسم | به جدش ابوالقاسم |
| محمد بن حسام‌الدین ابن محمد خوشفی | ابن حسام | همراه نام پدر |
| سید نظام‌الدین محمود بن حسن الحسنی | داعی | پدرانش همه داعی بوده‌اند. |
| امیر فیروزکوهی سبزواری | شاهی | چون نسبش به سرداران می‌پیوست و مذهب شیعه داشت، «شاهی» تخلص می‌کرد. |
| کمال‌الدین شیرعلی | بنایی | اشتغال پدرش (استاد محمدسبزه معمار) به بنایی و معماری |
| امیر مسعود بن سعد بن سلمان لاهوری | مسعود سعد | اضافه کردن اسم خود به پدر برای تخلص |

۵. تخلص برخاسته از کار و حرفه شاعر

| نام و لقب شاعر | تخلص او | کار و حرفه‌ای که تخلص را از آن گرفته است |
|------------------------------------|---------|---|
| بابا قغانی شیرازی | سکاکی | کارده‌گری (سکاکی) |
| قاضی امام زکین‌الدین محمد بن سعد | دعوی | شهرت در فتوا و اشتغال به قضاوت |
| نجم‌الدین محمد شروانی | فلکی | نجوم و ستاره‌شناسی |
| قوامی رازی | خباز | خبازی (نانوایی) |
| شمس‌الدین محمد بن عبدالله نیشابوری | کاتبی | مکتب‌داری و خوشنویسی و رنگ‌آمیزی و مرکب ساختن و تذهیب |

۶. گرفتن تخلص از نام شاعر دیگر یا استاد و مراد

سید نظام‌الدین محمود بن حسن الحسنی، تخلص دوم خود (نظامی) را از نام نظامی گنجوی گرفته است. وی به پیروی از خمسة نظامی، مثنویات سته را سروده است. خواجه ارجاسب بن شیخ علی تهران، تخلص خود (امیدی) را از استادش (دوانی) گرفته؛ و مولوی، تخلص دوم خود (شمس) را از همدم و مراد خود (شمس تبریزی) گرفته است.

۷. گونه‌هایی دیگر از گزینش تخلص

الف - تخلص گاه برخاسته از صفت خانوادگی است. شمس‌الشعرا کمال‌الدین کاشانی، از خاندانی محتشم و بازرگان بوده و بدین سبب خود را در شعر «محتشم» نامیده است.

ب - برخی بخشی از نام و لقب خود را به عنوان تخلص برگزیده‌اند؛ از آن جمله «عبیدالله زاکانی قزوینی» که «عبید» را تخلص خود کرده است.

پ - در میان شاعران نوپرداز، برخی حرف آغازین نامشان را به شکل اختصار آورده و واژه‌ای دیگر هم بدان افزوده‌اند؛ از جمله:

م. امید (مهدی اخوان ثالث)

ه. ا. سایه (هوشنگ ابتهاج)

م. سرشک (دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی)

ا. بامداد (احمد شاملو)

ت - برخی کوتاه‌شده نام یا لقب خود را به جای تخلص به کار برده‌اند؛ همچون: «دخو» (کوتاه‌شده «دهخدا» و «دهخدو») و «بسحق» (کوتاه‌شده «ابواسحاق» برای جمال‌الدین ابواسحاق حلاج اطعمه شیرازی).

ث - محمدحسین بهجت تبریزی برای گزینش نام شعری، به دیوان حافظ تفأل زد و دوبار، پی در پی، «شهریار» را یافت و آن را نام شعری خویش قرار داد.

ج - فخرالدین حمزه طوسی اسفراینی که در اسفراین زاده و در طوس زندگی کرده، چون در ماه آذر زاده شده، تخلص خود را «آذری» قرار داده است.

چ - علی اشتری، از آنجا که در ماجراجویی عاشقانه گرفتار آمد، «فرهاد» را برای تخلص برگزید.

تخلص دوگانه یا چندگانه

در شعر فارسی به شاعرانی برمی‌خوریم که بیش از یک تخلص دارند؛ از آن جمله:

| نام و لقب شاعر | تخلص (۱) | تخلص (۲) |
|--|---|--|
| نورالدین بن عبدالله بنایی کرمانی | سپید (از سادات حسینی بود) | نعمه‌الله |
| معین‌الدین بن علی بن نصیر (قاسم انوار) | قاسم | قاسمی |
| سید نظام‌الدین محمود بن حسن | داعی (پدرانش همه داعی بوده‌اند) | نظامی (پیرو نظامی گنجوی بود) |
| کمال‌الدین شیرعلی | بنایی (در دیوان اول که قصیده و غزل است) | حالی (در دیوان غزلیات که پیرو سعدی و حافظ است) |
| بابا فغانی شیرازی | سکاکی | فغانی |
| سید قطب‌الدین میرحاج حسینی چنابذی | میرحاج (در قصیده) | انسی (در غزل) |
| شهاب‌الدین صابرین اسماعیل ترمذی | صابر | ادیب |
| اثیر اخسیکنی | اثیر | اخسیکنی |
| افضل‌الدین بدیل بن علی شروانی | حقایقی | خاقانی (ابوالعلا او را به خدمت خاقان برد...) |
| مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی | خاموش | شمس |
| فانی | نوابی (در دیوان ترکی) | فانی (در دیوان فارسی) |

انگیزه‌های گزینش دوباره تخلص

مولانا که تا دیدار شمس، «خاموش» تخلص می‌کرده است، آن‌چنان در روح و وجود شمس غرق می‌شود که خود و او را یک تن می‌بیند و شعرش را پس از این به نام او می‌کند.

خاقانی، پس از سال‌ها تلاش و یافتن نامی برجسته و به‌ساز، به‌همراه ابوالعلا به خدمت خاقان اکبر می‌رسد و استادش، ابوالعلاء گنجوی، پس از معرفی، لقب شعری «خاقانی» را برای او برمی‌گزیند:

چو شاعر شدی بردمت پیش خاقان به خاقانیت من لقب برنهادم

(برگرفته از صفا، ۱۳۷۲: ج ۲، ص ۷۷۸)

و خاقانی به انگیزه کسب شهرت بیشتر و قدرت برتر، آن را می‌پذیرد.

برخی چون بابای شیرازی و سید قطب‌الدین چنابذی، در آغاز تخلصی دارند که مرده و غیر قابل انعطاف است. آنها می‌پندارند که واژه‌های «سکاکی» و «میرحاج» را نمی‌توان

با جلوه‌های گوناگون و هنرمندانه و با ایهام در غزل جای داد؛ و با این انگیزه، واژه‌های «انسی» و «فغانی» را که واژه‌هایی دلی است، برمی‌گیرند.

کسانی چون سیدنظام‌الدین محمود و کمال‌الدین شیرعلی، پس از سال‌ها شاعری، با اندیشه در شعر شاعری دیگر بدو دل می‌بندند و در پی پیروی او برمی‌آیند و نام همان شاعر (نظامی) را برمی‌دارند و یا از فضای شعر و اندیشه او واژه‌ای برمی‌گیرند.

گفتنی است که گاه یک تخلص را چندین تن از شاعران برگزیده‌اند:
«فانی» تخلصی است که شش تن داشته‌اند:

۱. امیرکبیر علی شیر کج کنه، ۲. فانی هروی، ۳. فانی بخاری، ۴. فانی تبریزی، ۵. فانی رازی، ۶. فانی شیرازی.
- این یکسانی باعث آمیختگی شعرها می‌شود.

بهره هنری از تخلص

بسیاری از شاعران، تخلص را تنها به عنوان برجسب شعر و از دید هنری به عنوان یک واژه مرده به کار برده‌اند؛ ولی برخی از این هنرمندان سخن‌گستر، از این واژه بهره هنری می‌برند. مولای روم تخلص خود را هنرمندانه در شعر آورده است. «خامش» یا «خمش» در شعر مولانا، هم فرمان ایست او در مسیر حرکت غزل و هم تخلص است و در بسیاری از جای‌ها به گونه‌ای آمده است که نام شعری در نگاه اول به چشم نمی‌آید و با اندک درنگ دریافت می‌شود:

— خامش که بس مستعجلم، رفتم سوی پای علم

کاغذ بنه، بشکن قلم، ساقی درآمد الصلا

— اسحاق شو در نحر ما، خاموش شو در بحر ما

تا نشکند کشتی تو در گنگ ما در گنگ ما

— من خمشم خسته گلو، عارف گوینده بگو

زانگه تو داودمی، من چو گهم رفته ز جا

— خاموش که سرمستم بر بست کسی دستم

اندیشه پریشان شد تا باد چنین بادا

— خموشید خموشید که تا فاش نگردید

که اغیار گرفته است چپ و راست خدایا

(نرم‌افزار درج، جست‌وجو در کلیات شمس)

مولانا از واژه «شمس» این‌گونه بهره برده یا کمتر بهره برده است. واژه «شمس» بیشتر با تیریز و یا به صورت «شمس‌الحق تبریزی» و «شمس‌الدین» به کار برده شده ولی گاه شمس دوگانه است: «شمس و خدا»:

خورشید حق دل شرق او شرقی که هر دم برق او

بر پوره ادهم جهد بر عیسی مریم زند

(برگرفته از نغم افزار درج)

برخی از تخلص‌ها نمی‌توانند در خدمت ذوق و هنر شعری قرار گیرند، تخلص‌هایی چون «رودکی»، «منوچهری»، «سید»، «حقایقی»، «سکاکی»، «مسعود سعدی»، «جوهری»، «فلکی»، «خباز»، «کاتبی»، «معزی»، «سعدی»؛ ولی برخی تخلص‌ها از واژه‌هایی هستند که چند معنی دارند و شاعر می‌تواند در شعرش افزون بر نام شعری بهره‌دیگر از آن برگیرد، تخلص‌هایی چون «حالی»، «فغانی»، «فانی»، «شاهی»، «امیری»، «نوری»، «فیضی»، «الهی»، «قدسی»، «شیدا»، «بی‌دل»، «امید»، «سایه»، «سرشک».

گفتنی است که شاعران بزرگی چون «سعدی»، «حافظ»، «خاقانی»، «ناصرخسرو»، «عطار» و «نظامی»، تخلص را چنان برگزیده‌اند که این واژه نمی‌تواند در پایان شعر به گونه‌ای پنهان و هنری بیاید. آنان تنها از راستای تجرید و گونه‌های گوناگون رودرویی یا نام شعری، هنرآفرینی کرده‌اند؛ ولی اگر واژه‌های یادشده هم می‌توانست ابهام‌ساز و معناآفرین باشد، این هنرآفرینی در پایان شعر دوچندان می‌شد.

تخلص و قالب‌های شعری

قصیده‌سرایان ما، همه، تخلص دارند؛ کسانی چون «رودکی»، «فرخی»، «سیستانی»، «منوچهری»، «ناصرخسرو (حجت)»، «مسعود سعدی»، «سنایی»، «خاقانی»، «انوری»، «سعدی»، «فغانی»، «بهار» و ... از آنجا که این نوع شعر، بیشتر برای ستایش به کار می‌رفته است و می‌رود، شاعر برای رساندن ارادت خود به ممدوح، بر آوردن نام شعری پای می‌فشارد. غزل از قصیده گرفته شده و تخلص در آنها نهادینه است و گویی جزئی از پیکره آن است. غزل‌سرایان بزرگی چون «حافظ»، «سعدی»، «مولوی»، «سنایی»، «صائب»، «شهریار»، «رهی»، «عطار»، ... همه تخلص دارند و هنوز هم شاعران غزل‌سرا تخلصی برای خود برمی‌گزینند و می‌آورند.

تخلص در مثنوی، کم‌رنگ و گاه ناپیدا است. واژه «فردوسی» را نام شعری گرفته‌اند؛ ولی در هیچ جای شاهنامه نیامده است. اگر تخلص را نامی بدانیم که پس از شعر و در

زیر آن می‌آید، می‌توان «فردوسی» را تخلص نامید.

در بزرگ‌ترین مثنوی عارفانه ما (مثنوی مولوی)، تخلص بی‌رنگ و ناپیدا است؛ حال آنکه در دیوان غزلیات او، دو تخلص، دوشادوش و پیررنگ، پیدا است. سعدی با آنکه در غزل و قصیده، تخلصی پیررنگ دارد، در مثنوی اخلاقی و تعلیمی‌اش (بوستان) تخلص ندارد.

از آنجا که مثنوی در یک کتاب نمود پیدا می‌کند و کتاب را کمتر می‌توان به نام دیگری بست یا از آن خود کرد، و هم به این دلیل که مثنوی در واقع پایانی یگانه دارد و همچون دیوان غزل و قصیده پاره‌پاره نیست، تخلص در آن جلوه‌ای ندارد. ولی این حکم همه‌گیر و برای همه مثنوی‌سرایان نیست. سنایی، در حدیقه‌الحقیقه، گاه تخلص دارد:

ای سنایی سخن دراز مکش کوتاهی به ز قصه ناخوش
ای سنایی بگوی خوب سخن در ثنای گزیده میر حسن

(حدیقه‌الحقیقه سنایی، ۱۳۷۰: ۲۶۲-۲۶۱)

عطار در منطق‌الطیر، گاه «عطار» را به عنوان تخلص آورده است:

کرده‌ای عطار بر عالم نثار نافه اسرار هر دم صد هزار

(منطق‌الطیر عطار، ۱۳۷۰: ۲۴۶)

نظامی از مثنوی‌سرایانی است که بر آوردن تخلص در مثنوی پافشاری می‌کند. او تنها چهل بار واژه نظامی را در پایان بندها آورده و در مثنوی‌های دیگر هم تخلص را از یاد نبرده است.

رباعی هم از قالب‌هایی است که کمتر تخلص‌پذیر است. گویی کوتاهی آن، چنین حکم می‌کند. خیام که مشهورترین رباعی‌سرا است، دوبار واژه «خیام» را در شعر آورده است:

— خیام که گفت دوزخی خواهد بود
— خیام اگر ز باده مستی، خوش باش
.....

(رباعیات خیام، ۱۳۷۳: ۱۰۴ و ۱۴۵)

دویستی‌ها از نظر بود و نبود تخلص، دوگانه است. باباطاهر عریان در دویستی‌هایش، نظری به تخلص ندارد؛ ولی فایز دشتستانی که در دویستی دستی دارد، «فایز» را به عنوان تخلص می‌آورد و نام شعری‌اش بسیار پیررنگ است، مانند:

پس صد سال بعد از فوت فایز هنوز آواز دلبر دلبر آید

(گورگین، ۱۳۶۳: ۱۶۶)

خداوندا بسوزش تا بداند که آه زاد فایز بی اثر نیست

(همان، ص ۱۶۷)

تو فایز کشته‌ای با تیر میژگان بند لب بر لب و جانم به تن کن

(همان)

دل فایز گهی در کنج ابروت گهی در نرگس چشمان شهلات

(همان، ص ۲۵۷)

تخلص در شعر معاصر

در میان شاعران معاصر، آنان که شعر کلاسیک داشته و سروده‌اند، همگی کم‌وبیش تخلص دارند. در این میان، «بهار»، «پروین»، «شهربار»، «فرخی (یزدی)»، «عشقی»، «ایرج»، «نیما»، «تسیم شمال»، از برجسته‌ترین تخلص‌ها است.

نیما یوشیج در قطعه، غزل و رباعی، تخلص «نیما» را بارها آورده است:

— فراق‌نامه نیما به آب اگر شویند کسی از آن نتواند زدود نام قفس

— آنچه نیما کند از زشت و نکو به نهان نقشی از آن برداری

(برگرفته از نرم‌افزار گنج سخن)

در شعر نوی نیما، تخلص جایی ندارد. در این شعرها، «نیما یوشیج» به همراه زمان سرایش در آغاز یا پایان شعر می‌آید و بس.

سهراب سپهری در شعرش، سه بار واژه «سهراب» را آورده است:

۱. تمام قصه سهراب و نوشدارو را...

۲. چه کسی بود صدا زد سهراب...

۳. یک نفر باز صدا زد سهراب...

(برگرفته از نرم‌افزار گنج سخن)

«سهراب» را در این بیت‌ها نمی‌توان نام شعری دانست.

فروغ فرخزاد، یک بار نام خود را در شعر آورده است، اما نه به عنوان تخلص. او در

شعر «مرز پرگهر» می‌گوید:

فاتح شدم / خود را به ثبت رساندم / خود را به نامی در یک شناسنامه، مزین کردم / و

هستیم به شماره مشخص شد / پس زنده باد ۶۷۸ صادره از بخش ۵ ساکن تهران / ... / و

زیر ششصد و هفتاد و هشت قبض بدهکاری / و روی ششصد و هفتاد و هشت تقاضای کار

نوشتم / فروغ فرخزاد...

(دیوان اشعار فروغ، ۱۳۷۶: ۴۰۱)

مهدی اخوان ثالث، هوشنگ ابتهاج، احمد شاملو، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به ترتیب «م. امید»، «ه. ا. سایه»، «ا. بامداد»، «م. سرشک» را در آغاز یا پایان شعر به همراه زمان سرودن آورده‌اند یا می‌آورند و «امید» و «سایه» و «بامداد» و «سرشک» را گاه در شعر کلاسیک خود به عنوان تخلص به کار می‌بردند یا می‌برند. بر این اساس، می‌توان گفت تخلص در شعر نو جایی ندارد و شاعران گرچه نام شعری دارند، آن را در شعر نو نمی‌آورند یا بسیار کم می‌آورند.

کتابنامه

- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. ۱۳۵۹. دیوان. به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
- خیام نیشابوری، عمر. ۱۳۷۳. رباعیات. تهران: نشر ناهید.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. ۱۳۷۲. کلیات. به کوشش عباس اقبال آشتیانی. تهران: نشر علم.
- سنایی غزنوی، مجدود. ۱۳۷۰. حدیقه‌الحقیقه. به کوشش سیدصادق گوهرین. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۲. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۷۰. منطق‌الطیر. به کوشش سیدصادق گوهرین. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۷۶. دیوان اشعار. تهران: مروارید.
- گورگین، تیمور. ۱۳۶۳. چهار دیوان. تهران: کتاب فرزاد.
- نرم‌افزارها
- درج، بزرگ‌ترین کتابخانه الکترونیک شعر فارسی، تهران: شرکت مهر ارقام رایانه، ۱۳۷۸.
- گنج سخن، کتابخانه شعر فارسی، تهران: شرکت مهر ارقام رایانه، (بی‌تا).